

## بیوگرافی شهید علامه «بلخی»

نویسنده: بصیر احمد دولت آبادی

معرفی علامه شهید «بلخی».

### تاریخ و محل تولد:

در مورد تاریخ ولادت «بلخی» همچون بسیاری از شخصیت‌های بزرگ تاریخی، اختلاف نظرهای موجود است. و این اختلاف نظرها ناشی از آن است که در شرایط گذشته، برخلاف امروز تاریخ ولادت اغلب افراد تحریر نمی‌شده، چون در بسیاری موارد نویسنده و با سوادی وجود نداشته است، و یا این که گمان نمی‌کرده‌اند که این مولود روزی یکی از پر آوازه‌ترین شخصیت‌های جهانی گردد.

لذا، شناسنامه نویسان هر کدام همان شنیده‌گی‌های خود را ثبت می‌کردند که گاهی درک واقعیت را برای خواننده مشکل‌تر می‌سازد. هر چند در باره «بلخی» در دوران انقلاب مقالات و گزارشات زیادی ارائه شده و به چاپ رسیده است ولی به صورت تحقیقی هنوز کسی در این وادی گام نگذاشته.

کتاب مقدمه‌ای بر تاریخ تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان تاریخ ولادت بلخی را سال ۱۲۹۸ و محل ولادت او را بلخاب مربوط ولسوالی سنگچارک ولایت بلخ می‌داند، (۱) نویسنده کتاب مذکور بدون اینکه تحقیق کند بلخاب قریه است یا ولسوالی و یا سنگ‌چارک مربوط جوزجان است یا بلخ از کنار قضیه گذشته است. که البته برای بسیاری از نویسندگان، از جمله آقای جويا که درباره «بلخی» نوشته‌های زیادی دارد، اینگونه تحقیقات ضروری به نظر نمی‌آید. استدلال‌شان این است که جزئیات مسئله که بلخی در کجا و چگونه زاده شد و به چه دلیلی از کشور هجرت نمود، در بزرگی و کوچکی شخصیت بلخی تاثیری نمی‌گذارد، این استدلال شاید درست باشد ولی برای یک شناسنامه نویس قانع‌کننده نیست. چرا که آمدن یک مطلب در چندین جا بدون این که حتی یک علامت سؤال را با خود داشته باشد، نشانگر آن است که نویسنده یا اهل تحقیق نبوده و یا این که علاقه‌ای به کنجاوی دیگران نداشته است،

«پرسید ز من دوش رفیقی ز کجایی  
گفتم بشرم لیک ملل می‌شناسم  
گفتا که تواز قله بلخایی و گفتم  
با قله توحید قلل می‌شناسم»

### مقدمه:

۲۴ سرطان (۱۳۷۳) مصادف است با بیست و ششمین سالگرد شهادت علامه سید محمد اسماعیل «بلخی» بنیانگذار نهضت اسلامی در افغانستان. بدین مناسبت «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» به پاس خدمات ارزنده و تاریخی این بزرگمرد تاریخ وطن وظیفه خود میداند که یاد او را گرامی بدارد، از این رو برآن شدیم تا بیوگرافی هرچند کوتاهی را تدوین و برای خوانندگان ارائه دهیم. اگرچه تهیه شرح حال کامل چنین شخصیتی، بسیار مشکل و دست نیافتنی است با آنهم سعی می‌گردد تا با استفاده از اسناد و مدارک موجود، بیوگرافی نسبتاً جامع و نزدیکی به واقعیت عرضه بداریم.

لازم به یاد آوری است که زندگی اجتماعی - سیاسی «علامه بلخی» همچون خیلی از شخصیت‌های دیگر مذهبی - ملی ما، - در عین حال که هنوز سه دهه از شهادت آن نمی‌گذرد - برای بسیاری از هموطنان تاریک و در پرده‌ای ابهام است. و این خود عوامل گوناگونی دارد که یکی از عوامل آن ضعف فرهنگی، عدم ارتباطات، کمبود و یا نبود مطبوعات مسلکی و خطی می‌باشد. چرا که تا کنون مطبوعات و نشریات ما نتوانسته‌اند خود را از قید خط سیاسی و گروهی خارج ساخته، در خط فرهنگی و علمی گام بگذارند. امیدواریم «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» قالب‌های تنگ و کاذب فرهنگی و نیز سکوت عمومی را در رابطه با معرفی شخصیت‌های تاریخی و علمی کشور شکستانده و زمینه مطرح نمودن تمامی شخصیت‌های خدمتگذار را فراهم سازد، تا مردم ما شخصیت‌های همچون کاتب، خالق، ابراهیم گاو سوار، بلخی، حجت، واعظ، عالم، بحر، شیخ سلطان، ملافضل ارزگانی و سایر شخصیت‌ها را شناخته و احترام گذارند، با این پیش زمینه می‌پردازیم به

بیوگرافی نویسان، «بلخی» به محض رسیدن به مشهد مشغول تحصیل می‌شود، لذا طبق نوشته اکثریت نویسندگان باید آغاز تحصیل بلخی سال ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هـ ش باشد و براساس نوشته آقای جويا سال ۱۳۰۱ هـ ش.

نکته قابل ذکر در اینجا اختلاف در محل تحصیل و بعد هم مرگ پدر بلخی است که مقدمه‌ای بر تحولات اجتماعی و سیاسی... بدون ذکر مشهد از عراق و کربلا نام می‌برد، و بعد این مطلب در پیام مستضعفین هم تکرار می‌گردد. در حالیکه آقای جويا مدعی است که بلخی ۱۴ سال در حوزه علمیه مشهد باقی ماند و در اینجا در خط مبارزه سیاسی گام نهاد. (۳)

آقای جويا سفر بلخی در عراق را تایید می‌کند اما بعد از چهارده سال اقامت در مشهد که با این حساب سفر بلخی به عراق پس از قیام مسجد گوهر شاد در سال ۱۳۱۴ اتفاق افتد. که بلخی مشهد را به قصد عراق، سوریه و مصر ترک می‌گوید.

و اما در مورد فوت سید محمد نیز بین آقای جويا و خانواده بلخی اختلاف است چرا که جويا مدعی است که او در مشهد فوت کرده است (۴) و همسر شهید علامه بلخی می‌گوید در هرات فوت کرده است، و هنوز قبرش در هرات است نامبرده می‌گوید، چند ماه که خسوم مریض بود، من او را پرستاری می‌کردم. حال اگر این ادعا درست باشد، پدر بلخی باید تا سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ هـ ش زنده باشد که عروسی او را دیده است چرا که طبق گفته عروسی ازدواج بلخی دو سال بعد از عودت به وطن صورت گرفته است. (۵) ایشان می‌گویند مراسم خواستگاری توسط دوستان بلخی صورت گرفت و ازدواج صورت گرفت.

البته از این مطلب بر نمی‌آید که پدر «بلخی» در آن وقت حضور داشته باشد چون باید گفته می‌شد، پدر بلخی مرا خواستگاری نمود نه دوستان «بلخی» ولی ایشان در صحبت‌های خصوصی می‌گفت که «بلخی» و پدرش وقتی به هرات آمدند، در خانه یکی از اقوام زندگی می‌کردند.

پس می‌توان اینطور نتیجه گرفت که هجرت «بلخی»، از افغانستان به ایران در سال ۱۳۰۱ و یا ۱۳۰۳-۴ هـ ش همراهی پدر و برادر صورت گرفته است. و درس‌شان نیز در مشهد و بعد هم عراق به پایه تکمیل رسیده است و خود در این باره می‌گویند: «طلبة مبتدی بودم در مشهد» (۶)

### آغاز فعالیت‌های سیاسی:

بلخی ۳۱ سال مبارزه می‌کند و خود این دوره را به

لذا عین مطلب که در پیام مستضعفین شماره ۲۳ و ۲۴ (حمل و جواز ۱۳۶۰) آمده قبلاً در کتاب مقدمه‌ای بر: تحولات... آمده است. و بعداً با کمی تغییر کلمات و جملات در چندین جای دیگر نیز درج شده است.

تاریخ ولادت «بلخی» در نشریات پیام مستضعفین سال ۱۲۹۸ هـ ش است و محل ولادت قریه بلخاب. ولی آقای جويا در مقدمه دیوان «بلخی» بدون اینکه نوشته پیام مستضعفین را رد و یا تایید نماید، تاریخ ولادت را ۱۲۹۵ و محل ولادت را سرپل دره بلخاب ولایت جوزجان میدانند. (۲)

در باره تاریخ ولادت بلخی بین پیام مستضعفین، مقدمه‌ای بر تحولات... و مقدمه دیوان بلخی... تفاوت ۳ سال است. اگر بپذیریم که در شرایط پیام مستضعفین و یا در اوایل انقلاب تحقیق در این باره ممکن نبود، ولی دیوان بلخی یک دهه بعد یعنی در سال ۱۳۶۸ هـ ش به چاپ رسیده و شرایط نیز کاملاً فرق کرده بود.

بهر حال، آیا سال ۱۲۹۸ سال ولادت بلخی است یا سال ۱۲۹۵؟ متأسفانه هیچ منبعی نمی‌تواند ما را در این باره راهنمایی کند که کدام سنه را به واقعیت نزدیکتر بدانیم و حتی خانواده بلخی نیز قادر نیستند در این زمینه روشنی بیاندازند، چرا که در مصاحبات و نوشته‌های‌شان این مسأله گنگ است. ولی در بسیاری از نوشته‌ها بدون ذکر منبع سال ولادت همان سال ۱۲۹۸ هـ ش آمده است که ریشه اصلی آن پیام مستضعفین سال ۱۳۵۹ است. پس در باره ولادت و محل ولادت بلخی می‌توان گفت که:

به قولی در سال ۱۲۹۵ و به قولی دیگر در سال ۱۲۹۸ هـ ش در سرپل دره بلخاب و یا خود بلخاب مربوط ولایت جوزجان، در خانه سید محمد نام، کودکی چشم به جهان گشود که اسم او را سید محمد اسماعیل گذاشتند. اسماعیلی که امروز جهان با نام و یاد او کم و بیش آشنایی دارد.

### هجرت و درس:

اکثر نویسندگان بدون این که علتی برای هجرت ذکر کنند، اتفاق نظر دارند که «بلخی» در سن ۶ سالگی (که روشن نیست در چه سالی است) همراه با پدر خود از بلخاب بیرون شده به مشهد مقدس می‌آید. ولی آقای جويا با تایید کمتر از شش سال سن در هنگام هجرت، انگیزه هجرت را مخالفت خوانین با ازدواج مجدد پدر «بلخی» و تاریخ هجرت را سال ۱۳۰۱ هـ ش می‌داند. به ادعای

دو بخش تقسیم می‌کند:

«سی و یک سال مبارزه را با خود گرفتم، پانزده سال به نفی بلد، تبعید، مشقتها، مرارتها و وزیر سیوف، خیلی زود گذشت و پانزده سال هم زندان، مساله‌ای است که شاید کم و تم رفقا اطلاع داشته باشند، که از اول نوروز بیست و نه زندانی شدم در کابل تا آخر چهل و سه یعنی ۱۳۲۳ شمسی» (۷)

بنابراین مبارزات «بلخی» به شکل علنی و حساب شده از سال ۱۳۱۲ هـ در دوره تحصیل از مشهد آغاز می‌گردد که طبق نوشته پیام مستضعفین در این وقت ۱۴ و یا ۱۵ ساله و طبق نوشته جويا ۱۷ و یا ۱۸ ساله بوده است. و یک سرخ دیگر همسر شهید بلخی در این باره ارائه می‌دهد که به محققین کمک می‌کند تا تاریخ دقیق ولادت بلخی را پیدا کند وی می‌گوید:

«دو کتاب تقریباً تا تمام بنام ذنبیل و التفسیر فی الکلام الاسلامیه است که... تاریخ نگارش آن معلوم است در سن ۱۵ سالگی به رشته تحریر در آورده» (۸)

ولی، متأسفانه این دو کتاب در اختیار نگارنده قرار نگرفته، تا از روی آنها، تاریخ ولادت را پیدا می‌کردیم، امیدواریم این کار در آینده صورت گیرد. ولی قدر مسلم این است که مبارزات سیاسی شهید علامه بلخی از همان سنین نوجوانی و اوایل جوانی شروع شده و در این باره تقریباً تمامی بیوگرافی نویسان توافق نظر دارند.

### عودت به وطن:

با تأسف باید گفت که در این باره باز هم به تناقضات برخورد می‌کنیم، پیام مستضعفین و همینطور مقدمه دیوان بلخی و کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان، سال عودت بلخی را به وطن سال ۱۳۱۷ هـ می‌دانند. ولی این سنه با ادعای همسر «بلخی» که می‌گوید دو سال و هفت ماه بعد از عودت ایشان به هرات با هم ازدواج کرده‌اند، سازش ندارد. در این صورت باید ازدواج در سال ۱۳۱۹ و یا ۱۳۲۰ صورت گرفته باشد، در حالیکه چنین نیست به این علت که: «پسر علی آقا جان در سال ۱۳۱۸ هـ در شهر باستانی هرات متولد شد و حاصل عمرش سه دختر و یک پسر به اسم اسماعیل بلخی کوچک می‌باشد» (۹)

بنابراین، یا ازدواج در همان سال اول عودت صورت گرفته و یا این که عودت قبل از سال ۱۳۱۷ هـ

بوده است. اما آقای خسرو شاهی سال عودت را سنه ۱۳۲۰ هـ ذکر کرده که با تمامی نوشته‌های قبلی تناقض دارد. اگر واقعاً شهید «بلخی» در سال ۱۳۲۰ وارد هرات شده باشد، طبعاً ازدواج هم در همین سال و یا دو سال بعد صورت گرفته، پس چگونه علی آقا جان می‌تواند در سال ۱۳۱۸ به دنیا بیاید!

بهر صورت طبق ادعای اغلب نویسندگان، بلخی مدت ۸ سال در هرات نظر بند می‌ماند تا پس از قیام گاو سوار و برکناری هاشم خان از صدارت در دوره صدارت شاه محمود خان در سال ۱۳۲۵ از هرات به کابل آمده بعد به مزار شریف می‌رود. در کیفیت و حتی تاریخ این واقعه باز هم اختلاف نظرهایی هست که گمان می‌رود بررسی آنها سودی برای خواننده نداشته باشد. و لذا از آن صرف نظر می‌شود.

### فعالیت‌های مخفی و ایجاد تشکیلات سیاسی:

به گفته‌ای بسیاری از نویسندگان، بلخی پس از قیام مسجد گوهر شاد مشهد «در سال ۱۳۱۴ هـ» نه تنها دست از مبارزه نمی‌کشد که به مبارزات خودش شدت نیز می‌بخشد. لذا، پس از عودت به وطن در سال ۱۳۱۸ هـ در هرات به روشنگری مردم می‌پردازد که بلافاصله از سوی حکام وقت تحت نظر گرفته می‌شود و در دوران صدارت هاشم خان عموی ظاهر شاه و در فلاکت بارترین وضع حاکم بر کشور از سوی رژیم توقیف و دستگیر می‌گردد (۱۰) قدر مسلم این است که مبارزات بلخی همانطوری که خودش اشاره می‌کند، قبل از عزیمت به وطن در سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ هـ پیش از قیام مسجد گوهر شاد مشهد آغاز می‌گردد ولی در این دوره بیشتر مبارزات‌شان به شکل علنی و سخنرانی بوده است تا تشکیلاتی و زیرزمینی! چرا که کدام سند و مدرکی دال بر تشکیلات بلخی وجود ندارد. اما وقتی به هرات بر می‌گردد به قول خسرو شاهی (به استناد گفته‌های سید محمد حسین ریاضی) بلخی اولین هسته مبارزاتی را مخفیانه تشکیل می‌دهد به این شرح:

«در سال ۱۳۲۰ تقریباً نیم قرن پیش - طلبه جوانی از مشهد به هرات رفت و در مدت تقریباً دو سال و اندی توانست سازمانی به نام «مجتمع اسلامی» به وجود آورد (۲۳-۱۳۲۲) که اعضای برجسته این سازمان اسلامی عبارت بودند از: شهید حجت الاسلام سید اسماعیل بلخی، حجت الاسلام سید محمد حیدر قطب غزنوی، محمد بشیر هروری (منشی مجتمع اسلامی)، حاج عبدالغفار، ملا

عبدالحسین منجم باشی.

گذارند» (۱۲)

این نوشته نشان می‌دهد که بلخی نتوانسته از هرات بیرون شود، از طرف دیگر بعد از رفع نظر بندی، بلخی از هرات به کابل می‌آید نه به میمنه و اندخوی. و این مطلب را اکثر نویسندگان تصریح نموده‌اند از جمله آقای جويا در مقدمه دیوان بلخی و نویسنده مقاله «بیاد شاهد آزادی» در پیام مستضعفین (۱۳).

این دو منبع نشان می‌دهد که بلخی از هرات به کابل آمده آنهم بعد از ختم ۷ و ۸ سال نظر بندی، پس نمی‌توانسته است که قبل از آن شمال برود، و از طرف دیگر مقاله مذکور خاطر نشان می‌سازد که مبارزات فشرده بلخی بعد از سفر به ولایات افغانستان شروع شده نه در هرات. این مطلب را نویسنده دیگر افغانستانی نیز تأیید می‌کند (۱۴).

تا اینجا روشن می‌شود که بلخی در دوره نظر بندی هرات قادر به مسافرت به ولایات شمال کشور نشده است. اما در مورد «مجمع اسلامی» باید گفت که طبق ادعای خود آقای خسروشاهی جز گفته آقای «ریاضی» مدرکی در این باره وجود ندارد. لذا نگارنده نیز تا کنون سند و مدرکی در این مورد نیافته‌ام و در شناسنامه احزاب نیز به همان استناد از مدرک خسروشاهی اکتفا شده است، البته تاریخ کمیته مرکزی مجمع اسلامی، در کابل سال ۱۳۲۴ و ۱۳۳۵ ذکر شده، در حالیکه در این سالها بلخی و یارانش در زندان می‌باشند، مگر این که تشکیل آنرا در زندان بدانیم که با مطلب بعدی با آن تضاد پیدا می‌کند. به احتمال قوی منظور سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ باشد.

بهر حال، اگر وجود «حزب ارشاد» که ابتدا به نام «مجمع اسلامی» بوده، در سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۳ ه.ش به اثبات برسد. بدون شک بلخی را می‌توان یکی از پیشتازان و بنیانگذاران تشکیلات سیاسی مرحله سوم به حساب آورد. چرا که اولین تشکیلات سیاسی در عصر امیر حبیب الله خان دور جریده سراج الاخبار بنام جنبش مشروطیت بوجود آمد. و دومین حرکت تشکیلاتی در زمان امان الله خان بود و سومین حرکت در عصر صدارت شاه محمود شروع شد. بنا براین با اثبات شدن «حزب ارشاد» بلخی را علاوه بر اینکه بنیانگذار نهضت اسلامی افغانستان باید گفت مؤسس و پیشتاز سومین دور تشکیلات سیاسی نیز قلمداد نمود چرا که با ادعای خسروشاهی قدامت حزب ارشاد از حزب وطن، خلق و ویش زلمیان بیشتر است.

با استفاده از مطالب گوناگون کتب و نشریات در باره مبارزات بلخی می‌توان به این نتیجه رسید که قبل از زندان رفتن در سال ۱۳۲۹ ه.ش در فاصله بین سالهای ۲۵ تا

باگسترش دامنه نهضت آزادیخواهی، به توصیه دوستان و همفکران مسلمان، بلخی از طریق میمنه و اندخوی و بلخ به مزار شریف آمد و به سازمان دهی دقیق مجتمع اسلامی پرداخت، در این راستا کمیته ابالتی میمنه را به نیابت رهبری میرزا محمد رضا و منشی میرزا نوروز علی، و کمیته ابالتی مزار شریف و بلخ را به قائم مقامی رهبری، حاج محمد رضا، و به عضویت مرکزی فرمانده خواجه محمد نعیم، عبدالقادر و حاجی عبدالرشید، و کمیته [قندوز] و قطعن زمین را به سرپرستی حاج عبدالرشید چاریکاری و عضویت حاجی عبدالمجید، حاجی قرغ‌بای خان آبادی و عبدالهادی خان آبادی و دیگران تشکیل داد. وی بعدها و پس از ورود به کابل در سال ۱۳۳۴ یا ۱۳۳۵ کمیته مرکزی مجمع اسلامی را به طور سری تشکیل داد و بعد نام «حزب ارشاد» را بر آن مجتمع گذاشت اعضای کمیته مرکزی حزب ارشاد، که مقر آن در چنداول بود و تا افشا و زندانی شدن اعضای آن اغلب مردم از موجودیت آن خبر نداشتند...» (۱۱)

متأسفانه وقتی نویسندگان بدون تحقیق و بدون تفکر دست به تاریخ نویسی و تاریخ سازی می‌زنند هم برای خود و هم برای خوانندگان درد سرهای خلق می‌نمایند، چرا که گزارشات تاریخی صرفاً یک مقاله توصیفی و سیاسی نیست که فقط به توانمندی نویسنده در یکار پردن واژه‌ها نیازمند باشد، بلکه بیشتر از آشنایی به فن نویسندگی و قواعد دستوری زبان، به تفکر و تعقل نیازمند است، لذاست که در نقل قول بالا که ما سومین ناقل آن می‌باشیم به تناقضات تاریخی برخورد می‌نماییم، چرا که قبلاً گفته شد که بلخی در سال ۱۳۱۷ ه.ش وارد افغانستان شده و مدت ۷ یا ۸ سال در هرات تحت نظر مانده است، بر فرض این که تشکیلات مخفی را در سال (۲۳ - ۱۳۲۲) در هرات به وجود آورده باشد، بدون شک نمی‌توانسته است، از هرات بیرون شود. چون غیر از کتاب نهضت‌های اسلامی افغانستان در هیچ یک از نوشته‌های دیگر نیامده که بلخی در دوران نظر بند بودن هرات سفری به شمال افغانستان کرده باشد. چرا:

«به محض گذر بلخی از مرز و ورودش به شهر هرات، مأمورین دولت او را تحت نظر گرفت و نگذاشت که از هرات خارج شود... مدت هشت سال را در هرات در وضعیت بدتر و خفقانی‌تر از وضع یک زندان واقعی

عصری! اینجا است که یک نوع بریدگی از نگاه تسلسل مبارزاتی جامعه هزاره و شیعه به چشم می‌خورد و دیدیم این طرح قدیم با ابزار جدید خنثی شد!

اما طرح بلخی که در حقیقت چهارمین طرح از اینگونه بود و در نوعیت خود ممزوجی از سه پلان قبلی، چرا که هم بار فرهنگی را داشت (خطابه‌ها و اشعار انقلابی) و هم بار قبایلی را (هماهنگی با خوانین و سران قوم)، با این هم در آخرین دقایقی که می‌رفت تا طرح اجرا شود به شکست انجامید. چون هنوز از بار مردمی (شعور سیاسی توده مردم) در چهارمین اقدام نیز خبری و اثری نبود. و این موضوع در یکی از جزوه‌های مرکز به روشنی ترسیم شده است و شاید هم برخی از صاحب نظران با این تحلیل موافق نباشند، و اقدام بلخی را عاری از ضعف پندارند، در حالیکه خود بلخی در این باره اعتراف می‌کند که:

«من باید پس از ده سال کار فکری تشکیلاتی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم (۱۵) این اعتراف صادقانه دو چیز را روشن می‌سازد:

اولاً: روش مبارزه به شکل صرفاً سیاسی و قرار دادی با سران قوم که اغلب در پی منافع شخصی خود می‌باشند.

ثانیاً: نداشتن یک تشکیلات محکم سیاسی و فعالیتهای گسترده فرهنگی، با این اعتراف وجود فعالیتهای زیر زمینی و تشکیلات «مجتمع اسلامی» و حزب ارشاد از سوی خود بلخی نفی می‌شود، چرا که به ادعای کتاب تهذیب‌های اسلامی افغانستان، حد اقل از عمر تشکیلات سیاسی بلخی ۸ سال می‌گذشته است که بلخی به زندان رفته، یعنی در این صورت باید بلخی می‌گفت که اگر دو سال دیگر هم برایم مجال می‌دادند، موفق می‌شدم. در حالیکه ایشان حرف از ده سال می‌زنند و طبعاً چنین تشکیلاتی نداشته و صرفاً روی یک سری دردها و احساسات دوران جوانی دست به اقدام براندازی دولت زده است. چرا که از نگاه سنی هم بلخی در شرایطی قرار نداشت که تمامی جوانب قضیه را بسنجد، چون حد اکثر سن بلخی در زمان قیام از ۳۱ یا ۳۴ سال تجاوز نمی‌کند و این سن برای رهبری یک مبارزه جدی خیلی جوان است و این حرف بمعنای نفی رهبری جوان و جوانان نیست بلکه منظور اینکه جوانان، احساساتی موضع می‌گیرند. بنا بر این، طرح براندازی بسیار با عجله و شتاب آلود ریخته می‌شود.

روی این مبنای طرح براندازی حکومت بدون در نظر

۲۸ هـ یک تشکیلات مخفی در کابل به وجود می‌آید، حال این تشکیلات دارای چه کیفیت و با چه کمیت اعضا بوده هنوز در پرده ابهام است. چرا که تاکنون نویسندگان یاران احتمالی بلخی را براساس همان معیار زندانی شدن افراد، تخمین و حدس زده‌اند، در حالیکه زندان رفتن افراد همگام با لو رفتن قیام بلخی مدرکی برای همکاری آنها با بلخی و شرکت در تشکیلات بلخی نمی‌تواند باشد. چرا که در افغانستان قاعده و قانونی نبود که درست افراد را روی یک پرونده به زندان بیاندازند چه بسا افرادی صرف با داشتن اسم مشابه به شخص ظنین سالها در زندان بدون اثبات جرم به سر برده‌اند.

### طرح براندازی حکومت و افشای آن:

اقدام بلخی در طرح براندازی حکومت استبدادی آل یحیی، چهارمین اقدامی بود که از سوی پیشتازان مبارزه ضد استبدادی جامعه تشیع افغانستان صورت گرفت. اولین اقدام را ملا فیض محمد کاتب در شرایطی انجام داد که هویت شیعه و هزاره به کلی از صحنه اجتماعی و سیاسی افغانستان حذف شده بود و او با قلم خود، در پوشش کاتب در بار امیر حبیب الله تمامی جنایات حکومت افغان و خاصاً امیر عبدالرحمن خان جابر را نسبت به مردم هزاره ثبت تاریخ نمود، به این روش در زنده سازی هویت سیاسی هزاره‌ها گامهای بلند و خطرناکی برداشت و تا پای جان در این راه پیش رفت. پس از کاتب این پرچم زمین افتاده را جوان بچه هزاره عبدالخالق قهرمان برداشت و خواست با کشتن نادر غدار به حکومت استبدادی آل یحیی خاتمه دهد ولی هنوز زمان این کار فوآت رسیده بود، لذا طرح او جز کشتن نادر کاری از پیش نبرد.

این دو اقدام که متأسفانه تا کنون هیچگونه تلاشی برای ارتباط داشتن و ارتباط یافتن آنها از سوی محققان صورت نگرفته است، بدون شک می‌تواند از نگاه فکری با همدیگر در ارتباط باشد، چرا که یک قسمت از کتب مدارس وقت افغانستان از سوی مرحوم کاتب تهیه شد و این کتب مدارس، وقتی بود که عبدالخالق و امثال او را از خیانت‌های تاریخی آل یحیی و دیگر نوکران اجنبی آگاه می‌ساخت. و بعدها مضامین گذشته به کلی عوض شد. ولی اقدام سومیکه از سوی یک جوان روستایی بیگ زاده بنام ابراهیم بیگ یا ابراهیم خان گاوسوار، صورت گرفت، با دو اقدام قبلی در ارتباط نبود و حتی نحوه اقدام آن نیز فرق می‌کرد و بیشتر به حرکت‌های محلی سابقه شباهت داشت تا به طرح و برنامه

لذا است که ما آنچه در باره بلخی و از بلخی میدانیم با همین دو روش به ما رسیده، قسمت عمده دیوان اشعار بلخی در زندان سروده شده و بعد به بیرون رسیده و در عصر انقلاب از سوی سازمان نصر منحل و حبیل الله و برخی نهادهای دیگر به نشر رسید. که این قسمت بنا بر همان تحلیل رو در روی دربار است. اما قسمت عمده سخنرانی‌ها و گفته‌های بلخی که بعد از زندان به دست ما رسیده در حقیقت موافقت با دربار است. گرچه متن سخنرانی‌ها وقتی از نوار پیاده شده، نکات زننده و جنبه‌های دعاگویی شاه حذف شده است که در حقیقت اصلاح گران دایه دل‌سوزتر از مادر شده‌اند. در ابتدا دو نمونه از روش جاودانی آثار بلخی را ذکر می‌کنم و بعد به اصل قضیه زندان و خلق آثار فرهنگی از سوی بلخی می‌پردازیم. خدیجه بلخی در باره آثار بلخی می‌گوید:

«بلی در قسمت اشعار ایشان که خیلی زیاد بوده، زمانیکه در زندان، قلم و کاغذ پیدا کردند، اشعار خود را توسط عسکرهای نگهبان خود می‌فرستادند. با اینکه دولت هرفته، نگهبانها را تبدیل می‌کرد تا مبادا تحت تأثیر اخلاق بلخی قرار بگیرند اما باز هم فرق نمی‌کرد چه او اوزبیک یا تاجیک یا هزاره و یا پشتون از هر ملیتی که می‌بود به مجردی که دو روز موظف سلول و یا اطاق بلخی می‌شد، شیفته اخلاق او می‌گردید. بلخی اشعار خود را توسط همین عسکرها به خانه می‌فرستاد و یا هنگامی که ما برای ملاقات می‌رفتیم در لباسهای جاسازی می‌کرد و ما می‌آوردیم، البته در زمان «کوتاه فکلی» اشعار خود را در پاکت سیگار و یا کاغذ کبریت و صابون می‌نوشت و بیرون می‌فرستاد و بعد برادرم علی آقا در کاغذ دیگر پیاده می‌کرد و بعد از زندان هم اگر می‌گفتیم: آقا جان! اشعار خود را جمع کنید می‌گفت: من خودم در بین مردم هستم بعد از من مردم خودشان این کار را می‌کنند...» (۱۶)

این گفته نظریات اولیه را تأیید می‌کند که آثار «بلخی» در زندان و در مخالفتی با دربار خلق شده، ولی قسمت دیگر آثار بلخی که بعد از زندان به دست ما رسیده یک کمی جنبه توجیه‌گری دارد، هرچند همانطوریکه اشاره شد قسمتهای زننده نوارها پیاده نشده و برخی قسمتها حذف گردیده، ولی با آنهم این فراز کاملاً در سخنرانی‌های

داشت شرایط سیاسی کشور و جهان ریخته شد، البته این بدان معنی نیست که نباید قیام صورت می‌گرفت چون خود بلخی هم می‌گوید:

«دیگر چاره نداشتم و حرکتی کردم مظلومانه!! برای ثبات قانون تشیع و گرفتن حق به ضرب زور، از حلقوم زور»

ولی کمی با شتاب تصمیم گرفته شد، در حالیکه اقدام عبدالخالق و ابراهیم خان گاروسوار می‌توانست تجربه خوبی برای برنامه‌ریزی دقیق باشد، اما شور انقلابی‌گری بلخی بر حس حساب‌گری سیاسی او غلبه کرد و جوانمردانه در این وادی گام گذاشت.

### دوره زندان و فعالیتها فرهنگی:

آنچه تاکنون در باره «بلخی» گفته شده نمی‌تواند از قاعده کلی تاریخ نویسی افغانستان مستثنی گردد، چرا که تاریخ افغانستان نمایانگر حوادث و وقایعی است که در گذشته اتفاق افتاده، اما طبق سلیقه، احساسات و عواطف نویسنده، و یا دستور دربار، افراد صاحب مقام و صاحب نفوذ به رشته تحریر در آمده است.

بنا بر این، می‌توان مدعی شد که رونق دهندگان علوم و فنون در رشته‌های مختلف، هرچند که ملت‌ها بوده‌اند، اما این واقعیت قابل کتمان نیست که مشوق و در اصل زمینه ساز آن، همواره حکومت‌ها، قدرتها، و افراد صاحب مقام و صاحب نفوذ بوده و هستند! هیچ فرهنگ و ادبی و در کل شاید هیچ علمی در یک جامعه پا نگرفته، مگر این که قدرتی از آن به حمایت برخاسته باشد. پس، پیداست که فرهنگیان و مورخان و یا بطور عام علماء، چه مذهبی و چه غیر مذهبی هرگاه کاری انجام داده و یا شاهکاری ادبی، هنری و علمی از خود به یادگار گذاشته‌اند، یا وابسته به دربار و قدرت حاکم بوده و با تکیه بر امکانات آنها توانسته‌اند آثاری خلق نمایند و یا رو در روی آنها و با تکیه بر عصای استقلال در گوشه‌های انزوا، زندان و یا تبعید چیزک‌های از ذهن‌شان تراویده و مریدان به عنوان تحفه و ارمغان به شکل‌های تعویذ و طومار با خود برداشته و بعدها در سایه مساعدت دربارهای موافق و یا قدرت‌های استفاده جوء از آن طریق جمع‌آوری و به تألیف رسیده است. به عقیده نگارنده ۹۰ درصد از آثار باقی مانده‌ای علماء و نویسندگان سلف بر پایه همین دو روش (تکیه به دربار و یا مخالفت با دربار) به ما رسیده است و ممکن ده درصد دیگر به شیوه‌های دیگر ثبت تاریخ شده باشد.

«بلخی» در این دوره مشخص است خود می‌گوید:

«امروز بحمد الله به شما می‌خواهم پیش خیری بدهم، ارمغان من این است: بالغ بر چهار میلیون شیعہ، امروز رسماً آزاد است و تقیه رفت! این محصول چیست؟ مبارزه، زحمت و رنج، خوب نحوه‌ی مبارزه با هرچه که می‌خواهد باشد، گفت: گاهی به کشته گشتن و گاهی به کشتن است، هر زمان اقتضائی دارد.

... و ما از این مکتب در این سه سال که از زندان برآمدیم از «مکتب اسلام» زیادت‌تر و بیشتر استفاده کردیم و در افغانستان قیمت بسزایی دارد، یک روز به ما نمی‌رسید و امروز بحمد الله می‌رسد و به تمام کتب شما و به تمام مؤلفات شما، دروازه‌ی افغانستان باز است...» (۱۷)

این که شرایط پس از زندان «بلخی» با شرایط قبل از زندان و یا دوره‌ی زندان، تفاوت کرده بود، شکی نیست و جهان هم دچار تغییرات گردیده بود، ولی این که واقعاً شیعه به حقوق خود رسیده و تقیه نبود و کتب شیعی آزادانه وارد افغانستان می‌شد، یک کمی مبالغه آمیز است. چرا که در همان سالهای ۴۶ و ۴۷ وقتی حجاج کتب مذهبی را می‌خواستند از مرز عبور دهند به مشکلات زیادی رو به رو بودند و مثل امروز که برخی از افغانستانی‌ها و بعضی شخصیت‌های ایرانی در مورد آزادی حکومت اسماعیل خان در هرات می‌گویند ولی همین حکومت کتب شیعی را در مرز ضبط می‌کند. و یا این که در یک سخن‌رانی دیگری بلخی است که می‌گوید:

«اگر در کشور افغانستان کمترین آواز عاجزانه من اثر کرد و توانستیم در کشور خود، ما قانون اساسی و قانون پارلمانی را بر اساس وحدت ملی به روی کار بیاوریم، این کار در اثر یک کوشش و تلاشی بود (منظور قیام ۱۳۲۹ می‌باشد) چون وحدت ملی یکی از آرزوهای سیاسی من می‌باشد.»

درست است که در سال ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ در افغانستان قانون اساسی تدوین شد و مجلس به میان آمد و دم از آزادی تمامی ملیت‌ها زده می‌شد، ولی نه قانون اساسی قانون بود و نه هم مجلس، مجلس مردم که توضیح این مطلب سر درازی خواهد داشت، ولی حرف بلخی در این

دوره یک حرف دیپلماسی و سیاسی است و با حرف دوران زندان او کاملاً متفاوت است چرا که در زندان می‌گفت

گفتم که ز شورا ووکیلان خبری هست؟

گفتا که بگو طائفه روز چلان کو

در جلسه‌ی شورا نبود غیر ستایش

آن کو به غم خلق کند آه و فغان کو.

و یا در جای دیگر می‌گوید:

بس خصم خلق بوده‌ی یک نیم روزهم

خصم جناب حضرت والا شوای وکیل

همین تفاوت گفتاری و شاید هم کرداری دوران

زندان و بعد از زندان بود که عده‌ای از نویسندگان راه افراط

و تفریط پیمودند و قضاوت‌های متناقض در دوران بعد از

زندان بلخی دارند. (۱۸)

و اما در مورد زندانی شدن بلخی، همچون دیگر

زمینه‌ها باز هم اختلافاتی هر چند اندک، موجود است که به گوشه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم، نویسنده مقدمه‌ای بر: تاریخ تحولات... می‌نویسد:

«شب اول حمل، جمعی از یاران بلخی را اسیر

کردند و در اوایل روز حمل ۱۳۲۹ بقیه‌ای آنان را به حبس

انداختند، اما جرئت گرفتار نمودن بلخی را در خود

نمی‌دیدند تا آنکه یک تن از صاحب منصبان لوگری بنام

سید عباس که شیعه محسوب می‌گردید بدین کار واداشته

شد...

مراسمی که همه ساله در روز اول حمل در دامنه‌ای علی آباد

(سخی) برگزار می‌شد بهم خورد و هراسی بزرگ دولتیان را

در برگرفت. بخصوص پس از آنکه هواخواهان و طرفداران

بلخی به تظاهرات پرداختند و از چنداول تا مقر ولایت کابل

راه پیمایی کردند، ترس و پریشانی دولت افزون گردید» (۱۹)

از مطلب بالا اینطور فهمیده می‌شود که بلخی هم در

همان روز اول حمل دستگیر شده باشد و خود بلخی هم این

موضوع را تایید می‌کند «از اول نوروز بیست و نه زندانی

شدم در کابل تا آخر چهل و سه یعنی ۱۳۴۳ شمسی»

ولی خانواده بلخی یعنی خانم دخترانمده‌اند که

بلخی روز ۷ حمل سال ۱۳۲۹ زندانی شد (۲۰)

سایر نویسندگان بدون این که به تاریخ مشخص

اشاره کنند قیام و زندانی شدن را همان نوروز و ماه حمل

سال ۱۳۲۹ می‌دانند.

اما دو مورخ دیگر کشور یعنی آقای حق

می‌کنند! در آن پانزده سال بیش از هزار و هفتصد بار، تمام قرآن را، ایشان می‌خوانند و روی آیات فکر می‌کنند و درهای تازه‌ای، از علم و دانش قرآن، برایشان گشوده می‌شود. در حدود هفتاد و پنج هزار بیت شعر، در دو دوره و دوران‌های دیگر در زندان ایشان گفته‌است و روح ادبی فوق العاده قوی که در ایشان است، نمونه‌های از اشعار ایشان را خواندم واقعاً لذت بردم، اشعار جان دار، پر روح، الهام بخش و زنده کننده، و این روحیه‌ای مجاهد بودن ایشان، ما فوق تمام روحیه‌های ایشان است و دشمنان اسلام نتوانستند در روح ایشان، در محیط نفوذ کنند» (۲۴)

قابل تذکر است که این موضوع در حضور بلخی و به عنوان معرفی ایشان بیان شده است، و حالا باید با تعقل و تفکر وارد مسئله شد که واقعاً چنین چیزی ممکن است یا خیر؟ طبق ادعای آقای جويا (نظر به تاریخ تولد بلخی در سال ۱۲۹۵) بلخی ۵۲ سال عمر کرده است و طبق ادعای دیگران فقط ۲۹ سال به طور متوسط می‌توان گفت بلخی پنجاه سال عمر نموده که ده سال آن دوران کودکی بوده و چهل سال دوران فعالیت و مبارزه‌ای گوناگون. در ظرف ۴۰ سال طبق گفته بالا هفتاد و پنج هزار بیت شعر سروده است، یعنی در ظرف ۱۴/۶۰۰ روز به طور متوسط هر روز بیشتر از ۵ بیت شعر سروده است. و اما در دوره‌ای ۱۴ سال و ۷ ماه زندان به اساس نظریات بالا در کنار سرودن اشعار که ممکن است بعضی از آنها یک شبانه روز طول کشیده باشد. ۱۷۰۰ بار قرآن را از اول تا اخیر با تعمق خوانده است. اگر دوره زندان را همان ۱۵ سال تمام بگیریم یعنی در ظرف ۵۴۷۵ روز و هر سه روز یک قرآن ختم کرده‌اند. روزانه بطور متوسط ۱۰ جزء قرآن. و این کار طبق یک برنامه منظم آن هم در زندان که دیگر مشغولیت‌ها یا نیست و یا کم‌اند، ممکن است و با عقل سازش دارد. یعنی هرگاه بطور مستمر و همیشگی روزانه ۴ ساعت قرآن خوانده باشد و چهار ساعت شعر سروده باشد، هم ختم یک هزار و هفتصد بار قرآن ممکن است و هم سرودن هفتاد و پنج هزار شعر که البته تعدادی را قبل از زندان و بعد از زندان نیز سروده‌اند.

پس کسانی که روی ختم یک هزار و هفتصد بار قرآن در دوره‌ای زندان و سرودن ۷۵ هزار بیت شعر در طول ۵۰ سال زندگی بلخی دچار شک و تردیداند، باید بدانند که این موضوع دور از عقل نیست و با برنامه ریزی دقیق و شرایط زندان کاملاً مطابقت دارد.

شناس (۲۱) و آقای مقصودی (۲۲) حادثه سال ۲۹ هـ ش یا ۵۰ م را که قیام بلخی و زندانی شدن او در آنسال اتفاق می‌افتد بگونه دیگر توجیه نموده‌اند که هیچ ربطی به بلخی و یارانش ندارد و اصولاً از بلخی و زندانی شدن او ذکری به میان نمی‌آورند، اما آقای فرهنگ همین حادثه را به دقت تمام یاد آور شده و از زندانی شدن بلخی و یارانش و آزادیشان بعد از چهارده سال ذکری بمیان می‌آورد. (۲۳)

پس روشن ساخته شد که بلخی با تعدادی از افراد سرشناس دیگر در اول حمل سال ۱۳۲۹ به زندان می‌رود و تا اوایل نیمه دوم سال ۱۳۴۳ هـ ش در زندان به سر می‌برد.

### زندان و خلق آثار جاویدان:

حقیقت این است که هرگاه ملافیض محمد کاتب به دربار (امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان) نمی‌پیوست و یا بلخی در زندان نمی‌رفت، ما امروز از نعمت بزرگ تاریخی فرهنگی سراج التواریخ و دیوان بلخی بی‌بهره بودیم! همانطوریکه از آثار بسیاری از شخصیت‌های مذهبی - ملی دور از دربار و فارغ از زندان بی‌خبریم و این نشان می‌دهد که آثار جاویدانی اغلب در سایه دربار و یا در تاریکی زندان (دربار) به رشته تحریر در آمده است. پس آنچه از بلخی داریم و بلخی را براساس آن آثار می‌شناسیم. اشعاری دوران زندان او است که بخشهای از آن بوی خون می‌دهند و برای خواننده نوای زندگی و نشاط آزادی و قیام می‌بخشد. درباره اشعار بلخی شعرا و نویسندگان صاحب قریحه مطالب زیادی نوشته‌اند و من که اهل شعر نیستم نظر نمیدهم. ولی اینقدر می‌توان گفت اگر این اشعار نمی‌بودند امروز دیگر بلخی وجود نداشت. چنانچه خیلی از کسان دیگر امروز وجود ندارند!

ممکن است طرح این مسأله برای خیلی‌ها خوشایند نباشد ولی برای نگارنده که بلخی را فقط از روی اشعارش می‌شناسد (و تا اوایل انقلاب حتی نام بلخی را نشنیده چه رسد که او را بشناسد) این یک اصل است، و آن مسأله این اینکه: به مبالغات و ادعاهای دور از عقل که درباره بلخی گفته شده و یا گفته می‌شود، باور نداریم ولی به آنچه از نظر عقل غیر ممکن و یا خیلی بعید نباشد، باورمندیم از جمله این مطلب زیرا عقلاً قابل باور است:

«... در آن زندان هیچ وسیله، برای مطالعه و امثال آن در اختیار ایشان نبود و می‌گفتند: تنها وسیله‌ی که در اختیار من بود، قرآن مجید بود. اما از همین قرآن مجید، عجیب استفاده



اقدامات مسلحانه تکیه داشت، بعداً روی فعالیت‌های فرهنگی و آگاهی مردم تکیه می‌کند. چرا که برای یک جامعه ناآگاه طرح هر چند مفید و سازنده باشد، نظر به عدم درک آن از سوی توده‌های نیازمند به آن با مشکلات مواجه خواهد شد، چنانچه طرح براندازی بلخی گرفتار آن شد. لذاست که یکی از نویسندگان در این رابطه می‌نویسد که:

«پس از شکست قیام ۱۳۲۹ و زندانی شدن بلخی، که مدت پانزده سال را در تک سلول زندان «دهمزننگ» بیکه و تنها گذراند، بلخی را بلخی ساخت، که نامش را در صف پیشگامان بزرگ «تجدید بنای تفکر اصیل اسلامی» جاودیدانه نمود، در دوره پانزده ساله، شخصیت فکری و انقلابی خود را به مرحله کمال و اوجش رساند و با تجدید نظر در روش مبارزه، براساس مطالعه تاریخ جنبش‌های انقلابی اسلامی و غیر اسلامی و با تلاوت با دقت و تدبیر هزار و هفت صد مرتبه قرآن، طرح یک انقلاب عمیق اسلامی را پی ریزی نمود و خود را به عنوان یک نظریه پرداز لایق نهضت راستین اسلامی، در صف اول بنیانگذاران نهضت جهانی اسلام مطرح ساخته و نخستین نظریه‌ای تازه و ابتکاری خویش را، در منظر جنبش‌های اسلامی قرار داده و به نمایش گذاشت و در طراحی اصول نهضت و انقلاب، از سید جمال الدین پیشی گرفت. در اشعار معروف به اشعار «شب دیچورش» تز «جمهوری شرقی» را براساس اندیشه‌ای ناب اسلامی چنین اعلان نمود» (۲۵)

این واقعیت بود که رژیم کودتایی ممکن است، قدرت را تصاحب کند ولی قادر به اداره کشور نخواهد بود، چنانچه بعدها ما با این پدیده آشنا شدیم و دیدیم که کودتای داود خان، تره‌کی، امین، ببرک، نجیب و حتی ربانی قادر به مهار بحران ناشی از کودتاها نشدند. اینجا بود که بلخی پس از زندان، دیگر به فکر کودتا نبود، هر چند که باز هم دست یابی به حق را از طریق زور ممکن می‌دانست ولی این زور، زور آگاهی و شعور سیاسی مردم افغانستان بود که متأسفانه در عصر بلخی مردم به آن نرسیده بودند. و خود با سوز دل در یک سخنرانی بعد از زندان تحت عنوان علل عقب ماندگی‌ها در جستجوی راه عقلانی درمندان آن را بیان میدارد. (۲۶)

این که آیا در زندان زمینه‌ای برای این کار بود یا نه مسئله‌ای دیگر است اما نفس مسأله دور از باور نمی‌باشد.

بنابراین دو دوره از زندگی بلخی، یعنی دوره‌ای یادگیری و آموزش و دوران بعدی یعنی تفکر و تعقل (در زندان) که کلاً ۴۵ و یا ۴۸ سال طول می‌کشد از پربارترین دوران زندگی اوست. که نمونه زنده آن همین آثار جاویدان اشعار اوست که برای همیشه بلخی را در اذهان مبارزان و جویندگان راه و روش آزادی و زندگی زنده نگه‌میدارد. و خود نیز می‌گوید:

بلخی به همه عصر همین مزد کمال است  
گویند پس از مرگ فلان جایی تو خالی  
واقعیت هم، همین است که پس از مرگ بلخی در  
عصر انقلاب این جمله بارها و بارها تکرار شد که جای بلخی  
خالی است.

## آزادی و روش مبارزه جدید

برخی از منتقدان و بیوگرافی نویسان زندگی بلخی را به سه مرحله دسته بندی کرده‌اند و برای هر مرحله ویژه‌گی‌های قابل شده‌اند و برخی هم در برابر این طرح سه مرحله‌ای قد علم کرده، منتقدان طرح سه‌گانه را مورد انتقاد قرار داده‌اند، که در «مقالات گوناگون پیام مستضعفین و حیل... این واقعیت به خوبی مشاهده می‌شود. لذا ما نه طرفدار گروه اول و نه هم مدافع نظریات طرفداران گروه دوم هستیم. ولی اینقدر می‌گوئیم که بلخی هم بشر بود و مثل سایر افراد بشر نقاط ضعف و نقاط قوت داشت. نقاط ضعف باعث شکست او شد و نقاط قوت نام و یاد او را به عنوان یک رهبر و پیشوا همچنان در قلب مردم افغانستان زنده نگهداشته است. اما این واقعیت داشت که روش مبارزه قبل از زندان با روش بعدی بلخی تفاوت داشت و این یک امر طبیعی به نظر می‌آید و بسیاری از رهبران و مبارزان سیاسی جهان همواره چنین کرده‌اند. سید جمال الدین پس از سالها تلاش سرانجام به این واقعیت اعتراف کرد که تخم انقلاب را در شوره زار شاهان و امیران پاشیده است و بلخی هم خود اعتراف نمود که:

«من باید پس از ده سال کار فکری و تشیکلانی و مبارزه فرهنگی به چنین کاری اقدام می‌کردم.»

این گفته به خوبی نشان می‌دهد که بلخی در روش مبارزه خود پس از زندان تجدید نظر کرده است. زیرا، بر خلاف دوره‌ای جوانی و قبل از زندان که روی کودتا و

واضح بود که از اینگونه طرحهای وقت تلف کن هم بلخی میخواست به نفع خود و مردم خود استفاده کند و هم ظاهر شاه در نظر داشت با اینگونه پلانههای صرف و ظاهری، مردم هزاره و پیشواییشان را فریب بدهد. تا جایی که تاریخ نشان می دهد، ظاهر شاه در این طرح پیروز بوده، چرا که تا امروز یک تعداد از مردم ما، بلخی را بخاطر همکاری با ظاهر شاه در این دوره محکوم می نمایند. در حالیکه قضیه پیچیده تر از این بود، بخصوص پس از این که بلخی سفری به خارج نمود و با مراجع تقلید شیعه و دیگر بزرگان دینی و سیاسی جهان تماس گرفت، و از شواهد و قرائن تاریخی چنین برداشت می کرده که بلخی در این دوره یک مبارزه فرهنگی - سیاسی دوامدار را طراحی کرده بود که در ظاهر کار به کار رژیم نداشت ولی از ریشه آن را تخریب می نمود. اینجاست که دشمن نیز طرح نابودی بلخی را می ریزد و موفق می شود.

سوالی که هنوز بی پاسخ می ماند، این است که چرا دولت محمدزایی، بلخی را در سال ۱۳۲۹ که طرح کودتا و براندازی حکومت و نظام خانوادگی را در سرداشت، پس از دستگیری به زندان سپرد و بلخی که ظاهراً بعد از زندان آرام بود و گاهی حتی بر تخت و بخت شاه دعا هم می کرد به شهادت رسانید؟ گرچه برخی مدعی اند که بلخی به سرگ طبیعی از دنیا رفته ولی شایعات مبنی بر مسمومیت وی از سوی دربار که در آن وقت زیاد هم رایج بود، نمی تواند دور از عقل به حساب آید. پس اینطور می توان نتیجه گرفت که برای رژیم استبدادی آل یحیی بلخی نظامی و حتی سیاسی خطرناک نبود، بلکه بلخی فرهنگی و فکری دشمن اصلی به حساب می رفت. از این مطلب، ما اهمیت فعالیت های فرهنگی را در بی ثباتی نظامهای استبدادی و خودکامه به خوبی مشاهده می نمایم. با این تحلیل، بلخی نظامی در سال ۱۳۲۹ شکست خورد و بلخی سیاسی در سال ۱۳۴۷ رخت از جهان بست، ولی بلخی فکری و فرهنگی همچنان زنده است و فریاد می زند که:

سیاست بازی امروز ما هم عقده نکشاید  
در این بازی ملل یکسر به ریش پیشوا خندد  
به جز پسماندگی دیگر نشان از ما نیابد کس  
جهان پیش رو بر این رجوع قهقرا خندد  
بنابراین، آنچه حایز اهمیت است مبارزه فکری و فرهنگی بلخی است که برای همیشه جاویدان و شور آفرین می باشد. و این خود یکی از افتخارات بزرگ جامعه ما بوده که در دوران بازیابی هویت فرهنگی، پس از دوران نظامی

در سخنرانی های دوره ای بعد از زندان بلخی، بیشتر، روح کار، تلاش و فعالیت به چشم می خورد و این تاکتیک واقعاً در خور مطالعه و تحقیق است. چرا که مردم فقیر جرأت و توان مبارزه مستمر و دوامدار را ندارند.

نکته ای مهم این است که، دشمن مردم ما پیش از این که مردم هدف بلخی را درک کنند، پشت ورق را می خواند، بنابراین ظاهر شاه مطابق به گفته ها و طرح «بلخی» پروژه ها و پلانه های را در ظاهر به نفع مردم شیعه و هزاره افغانستان پیشنهاد می کند (که هیچ کدام جنبه ی عملی به خود نمی گیرد) ولی می توانند با این اقدامات ظاهری، نقش رهبری و پیشوایی بلخی را در اذهان یک تعداد افراد احساساتی و اندک رنج فراهم سازد. اینها که نه به هدف بلخی به آنصورت آگاهی یافته بودند و نه هم ماهیت و عمق توطئه دشمن را درک می کردند همچوایی ظاهری، ظاهر خائن را با بلخی، نشانه ای از وابستگی بلخی به دربار قلمداد کردند و مرحله سوم زندگی بلخی را تحت سؤال بردند. در این باره آقای مقصودی گزارش جالبی دارد ایشان می نویسد:

«موضوع دیگری که تذکر آن لازم است، دانشمند و روحانی معروف علامه سید اسماعیل «بلخی» مدت پانزده سال و میر فتح محمد خان فرقه مشر مدت بیست و پنج سال را در زندان مخوف دهمونگ کابل در دوره ای سلطنت ظاهر شاه سپری کرده بودند. ظاهر شاه برای این که خود را دوست و وفادار به آن دو معرفی نماید، پیشنهاد یک فابریکه کشمش پاکی به سرمایه دو میلیون افغانی را نموده بود که بین مردم هزاره و مردم پکتیا به وجود آید. می گفت در اثر این فابریکه از یکطرف بکن تعداد مردم این دو قوم مشغول کار گردیده و از طرف دیگر بین دوستان ما (مردم هزاره و پکتیا) دوستی و صمیمیت برقرار گردد. که از جانب اقوام مردم هزاره شهید سید اسماعیل بلخی و میر فتح محمد خان فرقه مشر و سناتور نادر علی خان جاغوری را موظف به این کار ساخته بود، همچنان به آنها گفته شده بود موضوع را به بزرگان قوم رسانیده و در (این) باره از همکاری شان کوتاهی نکنند که چندین بار از طرف شهید بلخی و رفقایش بزرگان قوم خواسته (شده) و مجلس برگزار می گردید که در چند مجلس آن نگارنده نیز شرکت داشتم...» (۳۰)

گری و تب و تلاش سیاسی به آن نیازمندیم.

گرفت، ولی با آنهمه همچنان زیارتگاه خاص و عام باقی ماند.

### شهادت بلخی

تنها چیزی که درباره «بلخی» تمامی نویسندگان اتفاق نظر دارند، تاریخ شهادت او در روز ۲۴ سرطان سال ۱۳۴۷ هـ ش است، در حالیکه درباره کیفیت شهادت، هنوز هم اختلاف نظرهای موجود بوده و سند موثق و یا شاهدهی مورد اعتمادی درباره مسمومیت که باعث مرگ «بلخی» شد، وجود ندارد. لذا، همسر بلخی درباره مرگ و محل دفن شوهر خود می‌گوید:

«همسر من در سال ۱۳۴۷ مسموم و در روز بیست و چهارم سرطان سال ۱۳۴۷ در حالیکه در مورد موضع دفن ایشان بین اقوام و ملیت‌ها مشاجره بود و هرگروهی جانی را برایش انتخاب می‌کردند، مثلاً هموطنان صفحات شمال افغانستان می‌گفتند باید جنازه علامه را به بلخ در جوار نظرگاه امیر مؤمنان علی (ع) ببریم و هموطنان هراتی می‌گفتند جنازه سید را در هرات کنار مرقد پدر ایشان سید محمد حسین بلخی دفن می‌کنیم. هموطنان قندهاری می‌گفتند بلخی را ما می‌بریم و هموطنان کابلی عده‌ای دامنه علی آباد، نظرگاه حضرت علی (ع) را وعده‌ای زیارت سید میر در دامنه کوه شیر دروازه را وعده‌ای جوار مرقد سید جمال الدین افغانی را با فشاری داشتند، و چون از این مشاجرات من اطلاع یافتم برای این که آب روی آتش خانمانسوز نفاق ریخته باشم گفتم نه، نباید نزدیک‌های منزل ما دفن شوند تا هر صبح و شام خودم و فرزندانم بتوانم به پایوس ایشان برویم، لذا این نظر مقبول افتاد و دوستان، به نظر من احترام گذاشتند و با اتحاد دوباره علامه را در دامنه کوه افشار نظرگاه قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس (ع) به خاک سپردیم» (۳۱)

گمان نمی‌رود درباره محل دفن «بلخی» اختلاف نظری وجود داشته باشد، چرا هنوز بیشتر از یک ربع قرن از آن نمی‌گذرد، هر چند که مدت زمانی این زیارت همچون دیگر نقاط افشار پس از قتل عام مردم آن توسط نیروهای جمعیت اسلامی و اتحاد سیاف، در اشغال وهایی‌ها قرار

### آثار بلخی

بدبختانه نظر به عدم امکانات و شرایط ضد فرهنگی افغانستان، از آثار بلخی جز چند هزار بیت شعر (که حدود ۴ هزار بیت آن در دیوان بلخی آمده) و چند نوار سخنرانی و چند دستنوشته دیگر باقی نمانده که آنها نیز به صورت درست جمع آوری و دسته بندی و چاپ نشده‌اند. که همین مقدار بر جا مانده چنان مهم و گرانبهاست که می‌تواند در کنار سراج التواریخ مردم فقیر ما را از نگاه فرهنگی اگر بالاتر از دیگران نشان ندهد، بدون شک همردیف دیگران خواهد ساخت. با وجود تمامی کاستی‌ها و ضعف‌های ناشی از عدم فعالیت فرهنگی، بدون مبالغه می‌توان گفت کاری که درباره بلخی و مطرح شدن بلخی صورت گرفته (هرچند کافی نیست)، درباره هیچ شخصیت فرهنگی - تاریخی افغانستان انجام نشده است. البته این بدان معنی نیست که دیگر بلخی نیاز به معرفی ندارد (که هنوز بیشتر ابعاد زندگی بلخی به مردم معرفی نشده است)، ولی معرفی شدن سایر شخصیت‌های علمی، مذهبی و تاریخی کشور که سرمایه‌های افتخار آمیز مردم مایند نباید دلیلی بر بی‌مهری قلم بدستان نسبت به بلخی تلقی گردد، چنانچه امروز برخی کج اندیشان با مطرح شدن کتاب و عبدالخالق و گاوسوار، در اذهان عامه جا می‌دهند که بلخی فراموش شده است!

درست است بلخی، پیشتاز و بنیانگذار نهضت اسلامی افغانستان بوده، ولی این به معنی آن نیست که قبل از «بلخی» کسی قیام نکرده و یا بعد از او دیگر شخصیت قیام‌گری زاده نشده باشد، اگر تاریخ واقعی افغانستان و ملت عذاب کشیده به صورت دقیق و صادقانه مورد کاوش محققان و مؤرخان منصف قرار گیرد، در خواهیم یافت که ما بلخی‌ها داریم. امیدواریم مرکز فرهنگی نویسندگان بتواند روزی تمامی این شخصیت‌های علمی، مذهبی، و سیاسی کشور را به مردم ما معرفی نماید.

والسلام ۱۳۷۳/۴/۲۴

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- مقدمه‌ای بر: تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان (سازمان نصر) صفحه ۷۴
- ۲- دیوان بلخی (مقدمه دیوان)

- ۳- همان مدرک صفحه خ
- ۴- حبل الله شماره ۳۹ و ۴۰ مصاحبه با خانواده بلخی
- ۶- یادنامه علامه شهید سید اسماعیل بلخی (سازمان نصر) صفحه ۲۷
- ۷- همان مدرک صفحه ۲۸
- ۸-۹- حبل الله شماره ۳۹ و ۴۰
- ۱۰- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ (ویژه نامه) صفحه ۶ و ۷
- ۱۱- نهفت‌های اسلامی افغانستان صفحات ۸۶ و ۸۷
- ۱۲- مقدمه دیوان بلخی صفحه ض
- ۱۳- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۷
- ۱۴- مقدمه‌ای بر: تحولات ... صفحات ۷۲ و ۷۵
- ۱۵- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۲۵
- ۱۶- یادواره علامه شهید سید اسماعیل بلخی میزگرد پاسخ به سؤالات صفحه ۲۶۸
- ۱۷- همان مدرک صفحه ۳۱
- ۱۸- تاریخ هزاره و هزارستان نوشته محمد عیسی فرجستانی صفحه ۱۲۰
- ۱۹- مقدمه‌ای بر: تحولات... صفحه ۷۸
- ۲۰- حبل الله شماره ۳۹ و ۴۰
- ۲۱- دسایس و جنایات روس در افغانستان - صفحه ۷۹
- ۲۲- افغانستان سرزمین محرومان
- ۲۳- افغانستان در پنج قرن اخیر جلد ۱ قسمت دوم صفحه ۶۷۳
- ۲۴- یادواره... ناصر مکارم شیرازی صفحه ۳۷
- ۲۵- پیام مستضعفین شماره ۵۷ و ۵۸ صفحه ۲۹
- ۲۶- همان مدرک صفه ۱۱۷ و ۱۱۸
- ۲۷- هزاره‌جات سرزمین محرومان (عبدالحسین مقصودی) صفحه ۱۹۷
- ۲۸- حبل الله شماره ۳۹ و ۴۰ مصاحبه با خانواده بلخی صفحه ۶۲

ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جمع علوم انسانی